

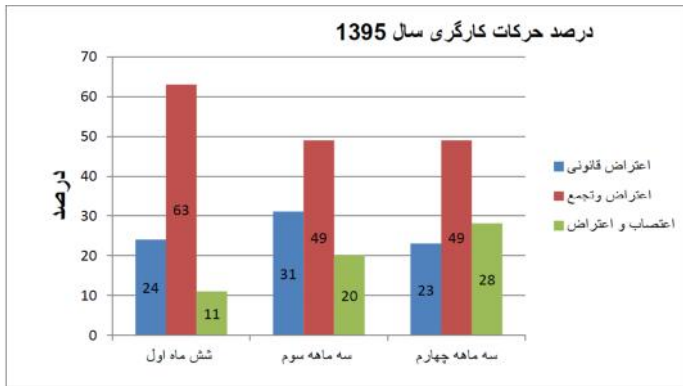
جنبش کارگری ایران در طول سال ۱۳۹۵

دستاورد مبارزات کارگران ایران در سال ۱۳۹۵ را نباید به مجرد افزایش دستمزدها و کاهش ساعات کار محدود دانست. افزایش چشمگیر اعتصابات، رویکرد اتکاء به قدرت خود، اعتماد به امکان اعمال قدرت علیه سرمایه، درس‌آموزی از تجربه‌های خود در روند ایجاد هسته‌های شورایی کارگری در صدر دستاوردها قرار دارند. یکی از مسائلی که جنبش طبقه کارگر ایران از آن رنج می‌برد اختلاف بین کارگران بر اساس قراردادهای کار آنها است. بورژوازی بسیار خوب می‌داند که چگونه بخش‌های مختلف کارگری در حوزه‌های متفاوت و حتی یک حوزه معین پیش‌ریز سرمایه را به جان یکدیگر بیندازد بطوری که یک گروه کارگران دست به اعتصاب و اعتراض می‌زنند، دیگر کارگران حتی در همان واحد تولید منتهی با قراردادی دیگر نظیر موقت، سفید و غیره سکوت می‌کنند و از پشتیبانی کارگران معترض و اعتصابی خودداری می‌نمایند. این وضع اسفناک گاهی تا آن جا پیش می‌رود که هنگامی که نوبت به این گروه کارگران می‌رسد گروه اولی سکوت می‌کند. مسئله دیگر بی‌اعتنائی کامل کارگران یک شهر و یک جامعه محدود به اعتراضات کارگرانی است که وضعی به غایت اسفناک‌تر از دیگران دارند. بعنوان نمونه اعتراضات کارگران شهرداری‌ها که تعداد آنها در سال گذشته کم نبود، بسیار به ندرت از پشتیبانی اهالی کارگر صنایع و موسسات برخوردار شدند. کارگران شهرداری‌ها تقریباً اغلب مفت و مجانی کار شاقی که از صبح سحر آغاز می‌شود را انجام می‌دهند و صدای اعتراضشان هیچ گوش شنوایی از جانب دیگر کارگران ندارد.

ایجاد قراردادهای رنگارنگ کار، تقسیم کردن کارگران به کارمندان، معلمان و غیره سیاست اختلاف بینداز و حکومت کن طبقه حاکم ایران و کلا دولت‌های سرمایه‌داری است. این سیاست فقط برای کارگران ضرر می‌آفریند و آنها را از همکاری و همیاری یکدیگر باز

می‌دارد. تقسیم کارگران به گروه‌های مختلف که همواره سیاست طبقه حاکمه بوده است، در برخی از این گروه‌ها این احساس غرور را بوجود می‌آورد که گویا آن‌ها به طبقه خاصی غیر از طبقه کارگر تعلق دارند و این موقعیت برای آن‌ها مزیت ویژه‌ای می‌آفریند!! در حالی که این جز سراب چیز دیگری نیست و فقط یک احساس است که مبنای واقعی ندارد، تنها معنای آن هدفی است که طبقه حاکمه سرمایه‌دار و دولت آن در پراکندگی کارگران دنبال می‌کند. نامیدن بخشی از طبقه کارگر با عنوان کارمند، معلم، بهیار و غیره فقط نامی است که کارگران را دچار فریب و اغوای تعلق به طبقه‌ای واهی می‌کند که ثمره‌ی آن نصیب سرمایه‌داری می‌گردد. این در حالی است که ما همه کارگران مزدی یک نظام هستیم و به وسیله یک طبقه استثمار می‌شویم. بخش مهمی از طبقه کارگر ایران در حاشیه شهرها، کپرها و حلبی آبادها زندگی و کار می‌کنند (۲۰ میلیون حاشیه نشین شهرهای ایران طبق سرشماری سال ۱۳۹۵، مجلس شورای اسلامی سرمایه). این توده عظیم ارزانترین نیروی کار ایران‌اند. بخش مهمی از آن‌ها سالیان دراز کاری نداشته‌اند. فقر تسلیم طلبانه این جمعیت عظیم طبقه کارگر ایران هیچ گونه همدردی و همیاری دیگر کارگران را به خود جلب نمی‌کند. این فرودست‌ترین و بی‌پشت و پناه‌ترین بخش طبقه کارگر که احتمالاً نزدیک به نیمی از طبقه کار ایران را تشکیل می‌دهد جز حماسه‌های قبل یعنی شورش‌های سال‌های ۵۴ تا ۵۷ پشتوانه دیگری ندارند. کارگرانی که از هیچ چیز شانس نیاورده‌اند، نه کار ثابتی داشته و همیشه بدبخت‌ترین بوده‌اند و حتی از پشتیبانی هم‌زنجیران حوزه‌های دیگر سرمایه‌نصبی نداشته‌اند. اگر این پائین‌ترین اقشار کارگر ایران همراه با کارگران شهرداری‌ها روزی متشکل شوند و دست به حرکت و اعتراض زنند آن وقت می‌توان از جنبش کل طبقه کارگر ایران سخن گفت و به آن امیدوار بود. زیرا ما نمونه آن را در دوران انقلاب که به شکست بهمن انجامید دیدیم که چگونه آغازگر جنبش انقلابی طبقه کارگر ایران بودند. بهمین دلیل و نیز به دلیل کثرت این نیروی عظیم و هم چنین فقر و بدبختی آن‌ها، طبقه کارگر ایران و بخصوص آن بخش آن که در کارخانه‌ها، موسسات تولیدی، توزیعی و خدماتی کار می‌کنند بدون کمک، همیاری و تشکل یابی این خیل عظیم قادر به هیچ حرکت موثر اجتماعی نخواهند بود.

در عین حال نه تنها تاریخا هیچ نیروی خارج از طبقه کارگر و از بالای سر آن نتوانسته حتی قدمی آن را به اهدافش نزدیک کند، احساس بی نیازی به نیروی بالای سر در یک یک اعتصابات و اعتراضات سال گذشته به خوبی نمایش این احساس کارگران است. مبارزه ضد سرمایه‌داری خودپو حتی در آن جا که بی انسجام است، حتی آن جا که بر سر دستمزد و نان روزانه، بر سر دستمزدهای عقب افتاده می‌باشد، ماهیت واقعی حرکات و مبارزه‌ی ضد کارمزدی است در یکایک این اعتراضات و اعتصابات علیه نظام مزدی بدون اتکاء و توجه به های و هوی اتحادیه‌های رنگارنگ بالای سر خود و با اتکاء به نیروی طبقاتی خود برنامه ریزی و عمل کرده است.



نمودار تقسیم حرکات کارگری ایران بر اساس نوع حرکت و جنبش در شش ماه اول سال، سه ماه سوم (مهر آبان و آذر) و سه ماه چهارم (دی، بهمن و اسفند) سال 1395 (بر حسب درصد)

تعداد اعتصابات از نظر قدر مطلق نیز افزایش یافته است بطوری که در شش ماه اول سال، ۷۱ اعتصاب (تقریباً ۱۲ اعتصاب در ماه)، در سه ماه سوم، ۷۶ اعتصاب (۲۵ اعتصاب در ماه) و سه ماه چهارم، ۴۰ اعتصاب در هر ماه صورت گرفته است که این خود نشان می‌دهد که تعداد اعتصاب‌ها در سه ماهه آخر سال ۱٫۵ برابر تعداد آن در سه ماهه سوم بوده است. علاوه بر این کل حرکات کارگری نیز در همین سو افزایش داشته است بطوری که تعداد آن در شش ماه اول سال ۶۶۶ حرکت، در سه ماهه دوم ۴۲۶ و در سه ماهه چهارم ۴۴۰ حرکت بوده است.

این روند مبارزه خود جوش طبقه کارگر در طول تاریخ آن و در سراسر جهان بوده و هست. این علیرغم همه‌ی تلاش‌های احزاب، اتحادیه‌های خود ساخته و نهادهای سرمایه‌داری در تحت کنترل در آوردن جنبش مستقل این طبقه بوده و هست. حال آن که بنمایه، روند اصلی و ماهوی جنبش کارگری ضد سرمایه‌داری و لغو کار مزدی است. این شرایط کار و زندگی کارگران است که آن‌ها را ضد سرمایه‌داری می‌نماید نه اینکه ضد سرمایه‌داری بودن آن‌ها ایده‌ای و یا سیاستی است که از بیرون تزریق می‌شود. این ایده‌ها نیستند که جهان را و روابط تولیدی-اجتماعی را بوجود می‌آورند و یا تغییر می‌دهند بلکه بعکس ایده‌ها و سیاست‌ها انعکاس فکری جهان و روابط بین انسان‌ها هستند و در این رابطه ایده‌ها و سیاست‌هایی که از بیرون طبقه کارگر تلاش در به کنترل درآوردن مبارزه طبقاتی آن می‌کنند لزوماً و به ناچار چیزی خارج از این طبقه‌اند و به طبقه متضاد یعنی سرمایه‌داران تعلق دارند و لذا سرمایه‌مدارند و در پی استحکام این روابط هستند. آن چه که خودجوش از درون طبقه کارگر می‌روید ضد کار مزدی است. پیداست که رشد این جنبش همواره از جانب نیروهای سرمایه‌داری محدود می‌گردد. این جنبش در آن جایی که به دام اتحادیه‌ها و سازمان‌های رنگارنگ سرمایه‌داری می‌افتد و پرچم مبارزه ضد کار مزدی را به نفع این نهادها و منافع طبقه سرمایه‌دار بر زمین می‌گذارد به همان اندازه در مبارزه روزمره‌اش شکست خورده است. اما همانطور که همه می‌دانیم هرگز مطالبات امروزه کارگران خواسته‌های فردای آن‌ها نیست، زیرا این خواسته‌ها موقتی هستند و فردا به امور بدیهی تبدیل می‌شوند و مطالبات جدیدی جای آن‌ها را می‌گیرند. این روش مبارزه طبقه کارگر است. طبقه کارگر در مبارزه‌ی روزمره‌اش بلافاصله لغو کار مزدی را مطرح نمی‌کند اما بدون این که خود بداند همواره در این جهت حرکت می‌کند به همین دلیل همواره به تجربیات خودش تکیه می‌کند.

ابراهیم پاینده

اردیبهشت ۱۳۹۶

کارگران ایران و اول ماه مه

در آستانه اول ماه مه هستیم. سالروز رخدادی خونین و پرشکوه که برگ طلائی غرورآمیزی را در تاریخ جنبش کارگری دنیا به خود مختص کرده است. روزی که کارگران امریکا، نه نسل حاضر!! نه دخیل بستگان به ترامپ، دموکرات‌ها یا اتحادیه‌های کارگری، که پیشینیان سرمایه ستیز آنها، در یک خیزش سراسری علیه روزانه طولانی کار و شدت استثمار، چرخ تولید را در ۱۲۰۰ کارخانه امریکا از چرخش باز داشتند. فقط در شهر شیکاگو ۹۰ هزار کارگر دست از کار کشیدند و علیه سرمایه وارد میدان شدند. روز اول ماه مه یادمان عظیم آن رخداد است. ما این خیزش هم‌زنجیران در امریکای ۱۸۸۶ را ارج می‌نهیم و راه درست این ارجگذاری را بررسی کارنامه یک ساله پیکار طبقه خود و تلاش برای ارتقاء این پیکار به یک جنبش نیرومند ضد سرمایه‌داری می‌بینیم. جنبش کارگری ایران بخشی از جنبش کارگری جهانی است و ما به عنوان عده‌ای از فعالینش، تراز کارزار ماه مه تا ماه مه، طبقه خود، موقعیت رقت بار و فرسوده این کارزار و پیشنهاد خود برای تغییر این وضعیت را پیش روی کل کارگران دنیا باز می‌کنیم.

جنبش ما میراث دار شکست‌های بزرگ تاریخی است. دهه‌های متمادی است که اسیر پس رفتیم و از میدانی به میدان دیگر، راه عقب نشستن می‌جوییم. ابتدائی‌ترین خواسته‌های انسانی خود را از یاد برده‌ایم. زنده ماندن در اوج فلاکت‌ها و نکبت‌ها را غنیمت می‌پنداریم. بدترین شرایط کار و استثمار را تحمل می‌کنیم. روزگاری برای ۸ ساعت کار اعتصاب می‌کردیم. حال روزانه کار ۱۶ و ۲۰ ساعت را فرصت بقای زندگی می‌خوانیم. برای معیشت بهتر مبارزه می‌کردیم. اینک حفظ نازلترین حداقل‌ها را پیروزی بزرگ می‌بینیم. تا آنجا عقب نشسته‌ایم که حصول دستمزدهای معوقه و افزایش برابر مردها با نرخ «تورم» کل آرزوی ما شده است. از ماه مه سال پیش تا ماه مه امسال کل مطالبات ما پرداخت دستمزدهای ماهها به تعویق افتاده و چند تومان افزایش بهای نیروی کار بوده است. برای همین خواست‌های محقر، به طور مستمر در حال اعتراض و جنگ و گریز بوده‌ایم. ۱۵۲۴ اجتماع اعتراضی

بر پا نموده‌ایم. ۲۶۸ اعتصاب را سازمان داده‌ایم. روزها در مقابل پارلمان سرمایه تجمع کردیم. هزاران عریضه و شکوائیه تسلیم دولت سرمایه نمودیم. برای گرفتن مزدهای معوقه به همه اینها دخیل بسته‌ایم و در بارگاه قدرت آنها بست نشسته‌ایم. کل این کارها را انجام داده‌ایم. اما حاصل این اعتراضات، اعتصابات، بست‌نشینی‌ها و عریضه‌نگاری‌ها چه بوده است؟ پاسخ، بی‌نهایت رقت‌بار و توهین‌آمیز است. در بهترین حالت از شش ماه یا چهار ماه دستمزدهای معوقه یک ماه را گرفته‌ایم!! تا کجا قرار است عقب‌بنشینیم معلوم نیست. سؤال اساسی آنست که چرا چنین شده است و راه خلاصی از این جهنم در کجا قرار دارد. در این مورد می‌توان کتاب‌ها نگاهت. پاسخ کارگران آگاه به این پرسش، ساده و بی‌پیرایه است. سرمایه‌داران قدرت دارند. سرمایه، عظیم‌ترین قدرت تا کنونی تاریخ است. طبقه سرمایه‌دار کل قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی، پلیسی، فرهنگی، دولتی، قدرت شستشوی مغزی و همه اشکال قدرت سرمایه را دارا است. طبقه و جنبش ما با چنین قدرتی درگیر است. کل این‌ها، اما دلیل واقعی شکست‌ها، عقب‌نشینی‌ها و ذلت‌ها نیست. سرمایه‌داران قدرت دارند و قدرت سرمایه در سراسر جهان مستولی است. این حرف درست است. اما هر چه سرمایه در هر کجای این جهان هست توسط توده‌های طبقه ما تولید شده است. ما خالق کل سرمایه‌های دنیا هستیم و بر همین اساس، آفریننده، موجد، و خالق سرچشمه واقعی تمامی قدرت اقتصادی، سیاسی و دولتی، نظامی و پلیسی، فرهنگی یا هر شکل دیگر قدرت سرمایه می‌باشیم. معضل آنست که ما این قدرت لایزال تاریخ ساز و رهائی‌آفرین را هیچ‌گاه به صورت واقعی علیه سرمایه اعمال نکرده‌ایم. راز بدبختی‌ها اینجاست. اگر سرمایه سرچشمه کل قدرت‌ها است پس ما که خالق این سرچشمه‌ایم، توان نابودی کل این قدرت‌ها را داریم. از این توان برخورداریم که چرخه تولید سود و سرمایه را مختل سازیم، از چرخش باز داریم، به ورطه تعطیلی و نابودی اندازیم. شیرازه نظم سرمایه و همه دستگاه‌های قدرت سرمایه‌داری را در هم کوبیم. بدبختی ما اینجاست و پیام ما به هم‌زنجیران آنست که بیایید این قدرت را بشناسیم و علیه سرمایه اعمال کنیم. این تنها راه رهائی ما از این وضع است. این کار مقدور است اما راهبردی، راه حل، ساز و کارها و پیچ و خم‌های ویژه خود را دارد. باید دست به دست هم دهیم. معنای درست دست در دست هم نهادن، متشکل شدن و سازمان‌یابی را تعمق کنیم و جامه عمل پوشانیم. تاریخ جنبش کارگری مالا مال از حزب آفرینی، سندیکاسازی، تشکیل گروه، اتحاد، کانون و این نوع فرقه‌بازی‌ها است. همین تاریخ بانگ می‌زند که با این کارها نه فقط هیچ کمکی به سازمان دادن قدرت پیکار ضد سرمایه‌داری خود نکرده‌ایم که کل این قدرت را تسلیم دشمن طبقاتی، تسلیم طبقه سرمایه‌دار نموده‌ایم. تنها راه متشکل شدن قدرت

طبقه ما علیه سرمایه دست در دست هم نهادن در درون شوراها کارگری سرمایه ستیز است. شورا یک تشکل نیست، یک الگوی متشکل شدن نیست. جنبش سازمان یافته ضد سرمایه داری آحاد توده های طبقه ما است. جنبشی که اعتراضات، اعتصابات، خیزش ها، روابط، همراهی ها و همه اشکال ابراز وجود اجتماعی ما را بنمایه ضد سرمایه داری می بخشد. بساط قانون و قرار و نظم سرمایه را در هم می پیچد و قدرت سرمایه را تنها با قدرت ضد سرمایه داری توده کارگر پاسخ می گوید. در جنبش شورایی، مبارزه برای دستمزد بیشتر، بهبود شرایط کار، معیشت متعالی تر، بهداشت و دارو و درمان و آموزش عالی تر، مبارزه علیه نابرابری های جنایتکارانه جنسی، کار کودک و آلودگی های زیست محیطی را سنگرهای متصل جنگ علیه اساس سرمایه می سازیم. ساختن این شوراها و راه اندازی جنبش شورایی ضد سرمایه داری غیرممکن نیست. کاملاً ممکن و مقدور است. برای برپائی جنبش شورایی نیازمند نوشتن مرامنامه، اساسنامه و آویختن به حزب یا هیچ نیروی بالای سر خود نیستیم. باید ارتباطات و اعتراضات و پویه پیکار جاری خود را شورایی سازیم. طبقه ما همیشه و همه جا در حال اعتراض و مبارزه است. همین اعتراضات، مبارزات و همدلی ها و ارتباطات سلسله جنبان این جدال ها و جنگ ها را شورایی و بستر تشکیل شوراها کنیم. در جنبش شورایی هیچ نیرویی برای ما تصمیم نمی گیرد، هیچ اراده ای در بالای سر ما وجود نخواهد داشت. ما آحاد توده کارگر برای اعتصاب، برای تعطیل کامل چرخه تولید سرمایه، اختلال و فروپاشی همه شکل های نظم سرمایه گفتگو می کنیم، تصمیم می گیریم. تصمیمات را جامه عمل می پوشانیم. از همدیگر می آموزیم، به همدیگر یاد می دهیم. جنبش شورایی سرمایه ستیز خود را بر پا داریم. اول ماه مه امسال را روز شروع این کار کنیم.

اردیبهشت ۱۳۹۶

کارگران ضد سرمایه داری

جنبش کارگری و بی حقوقی زنان

امسال نیز در حالی روز جهانی زن را سپری کردیم که زنان جامعه ایران با وجود سرکوب‌ها و بگیر و ببندهای هر روزه، حدود بیشتری از اختیارات خودشان را بر پوشش و نقش افرینی در سطح اجتماع بر حاکمیت تحمیل نمودند با این وجود وضعیت در بسیاری از حوزه‌ها همچنان وحشتناک و غیرقابل تحمل است. زنان بسیاری در همین سال گذشته قربانی اسیدپاشی شدند، طرح عقیم سازی زنان کارتن خواب از سوی مدیران سرمایه مطرح و برنامه ریزی شد، تعداد زیادی از زنان به علت عدم تطابق نوع پوششان با معیارهای نظام حاکم بازداشت و جریمه و تحقیر شدند. خودسوزی زنان همچنان قربانی می‌گیرد. مدام اخبار قتل‌های ناموسی در جراید منتشر می‌شود.

ما زنان از زمانی که چشم باز می‌کنیم مورد ستم و رفتارهای تبعیض آمیز قرار می‌گیریم. رفتارهایی که چه بسا از جانب مادرانمان اعمال می‌شود. آنان ناآگاهانه و به دنبال باید و نبایدهایی که دیده‌اند و خود با آن رشد کرده‌اند نسبت به دخترانشان رفتار و آن را در وجودشان نهادینه می‌کنند و پدران به آن مهر تایید می‌زنند. مادران با دقت بسیار از همان ابتدا نسبت به تعویض پوشک نوزاد دختر خود دور از چشم مردان به خیال خود از او مواظبت می‌کنند، در سال‌های بعد در جمع و مهمانی‌ها با نگاه‌های خود به او یاد آور می‌شوند که مراقب بالا رفتن دامنش و نوع نشستنش باشد، نگاه‌هایی که لحظات بی دغدغه کودکی را با اضطراب همراه می‌کند و در دوران بلوغ، دوران زیبایی که او پروسه زن شدن را با تغییرات بدنی خود تجربه میکند قاعدگی او را محرمانه میداند و با دقت و ظرافت این دوران را از پدر و برادر مخفی نگه میدارد. اگر بخواهیم تمام این موارد را نام ببریم به اندازه تمام لحظات زندگی یک انسان

خواهد بود. تمام لحظاتی که زیر نگاه‌های قضاوت گر و امر دهنده دیگری سپری شدند و تماما با اضطراب و تناقض همراه بودند. نگاه‌هایی که فرصت هر گونه آزادی و اختیار در مورد بدن، رفتار، عواطف و افکار را از ما گرفت و ما را به یک انسال مطیع و ضعیف مبدل کرد. اما اینها تماما یک روی یک سکه‌اند، یک سویی که تمام بازیگران آن قربانی‌اند و از زندگی آزاد و انسانی ساقط شده‌اند. حال روی دیگر سکه چیست؟ چه چیزی موجب می‌شود که یک زن به عنوان یک انسان تا به این حد از دیگری که تنها یک بدن متفاوت دارد زبون‌تر و ناچیزتر به حساب آید؟ این رفتارهای تبعیض آمیز چرا و با چه منطقی شکل گرفته و ماندگار شده‌اند؟ چه چیز موجب می‌شود که مرد و زن، دو انسان کاملا برابر با تفاوت‌های طبیعی جسمی را به شکلی غیر منطقی و غیر طبیعی نابرابر شناخته و در کمال ناباوری این نابرابری را طبیعی‌ترین حقیقت موجود بدانند و آن را تقدیس کنند؟

تمام این افکار و باورها و سنن که در بالا ذکر شد، چه آنهایی که درون خانواده سینه به سینه منتقل می‌شوند و چه آنهایی که از طریق جامعه رشد و نمو می‌یابند، حقیقت مسلم نیستند و هیچکدام از ابد و ازل بر زندگی و جوامع حکمفرما نبوده‌اند. بلکه تمام اینها در هر دوره تاریخی برگرفته از شیوه تولید مسلط آن جامعه‌اند و پایه‌هایی مادی دارند. نمی‌توان هیچکدام از این سنن را بدون بررسی ارتباط ارگانیک و تنگاتنگ آن با شیوه مسلط آن جامعه درک نمود. به طور مثال در شیوه تولید سرمایه‌داری که همه چیز بر پایه سود و انباشت سرمایه برنامه ریزی می‌شود، رشد و تربیت کودکان نیز بر همین اساس شکل می‌گیرد. اسباب و وسایل بازی و رشد ذهنی کودکان نیز از پیشتر برنامه ریزی می‌شود. کودکان دختر مشغول بازی با عروسک و وسایل آشپزخانه اسباب بازی می‌شوند و از سنین کودکی یاد می‌گیرند که چطور باید کارهای خانه را انجام دهند، به آن علاقه مند باشند و آن را وظیفه خود بدانند و از این طریق آماده پذیرفتن نقشی در جامعه شوند که حتی پیش از تولد نظام سرمایه برای آنها رقم زده بود.

به واقع می‌توان گفت تبعیض جنسیتی سنتی دیر پا به قدمت جوامع ماقبل سرمایه‌داری است که توسط نظام‌ها و مناسبات اقتصادی-اجتماعی متفاوت تا کنون مورد استفاده قرار گرفته است. زن ستیزی، احکام ارث، مردسالاری فاجعه بار، قوانین خانواده و کل تبعیضات جنسی آوار

شده بر زندگی ما، اگر چه قرون وسطایی هستند و در جوامع پیشین نیز برقرار بوده‌اند اما ساختارهای اجتماعی و حقوقی خاص شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری نیستند، کاملاً بالعکس ساز و کارهای متناسب چرخه ارزش افزایی سرمایه‌اند و ثانیه به ثانیه توسط این شیوه تولید و به عنوان شروط بقای این نظام بازتولید و ماندگار می‌گردند. در نتیجه دور از ذهن نیست که امروز هم در قرن بیست و یکم در دورانی که تکنولوژی با سرعتی روز افزون در حال رشد است و برای کوچکترین و پیش پا افتاده‌ترین مسائل تا حیاتی‌ترین آنها راه حل‌هایی برای سهل الوصول کردن آنها تعبیه شده است، هیچ راه حل عملی‌ای برای برون رفت از این مناسبات غیر انسانی طرح و برنامه ریزی نشده و بالعکس تمام راه حل‌های موجود و حرکت‌هایی مانند جنبش‌های فمینیستی و جنبش‌های گوناگون زنان در گوشه و کنار جهان که خوش بینانه یا ساده انگارانه در پی حل معضل زنان برآمده‌اند نیز به جز پرداختن به عوامل سطحی ایجاد کننده تبعیض و ستم علیه زنان هیچ راهی به جلو نبرده‌اند و در صدد مواجه و چاره‌اندیشی در مورد ریشه‌های واقعی پدید آمدن این معضل برنیامده‌اند و حتی بالعکس مبارزات ما زنان را به بیراهه کشانده‌اند، در کنار آن اپوزیسیون‌های ارتجاعی بورژوازی با همه توان به شستشوی مغزی ما می‌پردازند و القاء می‌کنند که آنچه جمهوری اسلامی علیه زنان انجام داده و می‌دهد هیچ ربطی به سرمایه‌داری ندارد!! بلکه ناشی از آرایش‌های دینی دولت است. اگر دین از حکومت جدا شود ریشه زن ستیزی رژیم خشک می‌شود. معضل زن ایرانی کمبود توسعه سیاسی، ضعف مدرنیزاسیون و غیبت سکولاریسم و مانند اینها است!! این جماعت با این تحلیل‌ها القا می‌کنند که بی حقوقی و ستمکشی و تبعیضات جنسی دامنگیر زنان هیچ ربطی به نظام بردگی مزدی ندارد. باید دولت دینی بورژوازی را مجبور به قبول مدرنیسم، سکولاریسم و پای بند جدایی از دین کرد. اگر چنین شود همه مشکلات حل می‌گردد. این محافل و جمعیت‌ها مناقشات خود با جناح‌های رقیب درون طبقه خویش، بر سر تقسیم سهام سود، سرمایه و قدرت را لباس «جنبش زنان» و «مبارزات حق طلبانه زنان» و مانند اینها تن می‌کنند. آن‌ها می‌کوشند تا ما را نیز سیاهی لشکر بی اراده و زبون تسویه حساب‌های درونی خود سازند. مبارزات زنان کارگر در طول این چند دهه به گونه‌ای وسیع اسیر این

گمراه رفتن‌ها بوده است. این یک پاشنه آشیل مهلک خیزش‌ها و اعتراضات ما است. باید با آن مقابله کرد. این مجرد باورهای اسلامی دولت بورژوازی نیست که جامعه را به جهنم تبعیضات جنسی تبدیل کرده است. این سرمایه است که با سلاح دین ابتدائی‌ترین آزادی‌ها را از زنان سلب و نازل‌ترین حقوق انسانی آنان را پایمال می‌کند.

به واقع سرمایه‌داری با رشد صنعتی و تشکیل جوامع سرمایه‌داری بسیاری از مناسبات جهانی را در جهت منافع خود تغییر داد و آنچه را که برایش مفید فایده بود حفظ کرد و بر درست بودن آن پای فشرده. یکی از این مناسبات تبعیض‌های جنسیتی، قومیتی و نژادی بود مواردی که در شرایط گوناگون وجودشان کفه ترازو را به نفع سرمایه‌داری سنگین می‌کرد و در نتیجه در هر جامعه‌ای متناسب با فرهنگ آن جامعه بومی سازی و به امری طبیعی تبدیل شد.

یکی از این نهادهایی که تماما در جهت منافع بورژوازی و مناسبات سرمایه‌داری بود خانواده است. سرمایه‌داری از طریق در اختیار گرفتن و شکل دادن ایدئولوژی مرد خانواده، ایدئولوژی طبقه حاکم را از طریق خانواده به زن و فرزندان که نیروی کار آتی را تشکیل می‌دهند تحمیل کرد و از طرفی با واگذاری اختیار تام زن به مرد و به تملک او در آوردن زن و فرزندان، نقش زن را به عنوان یک انسان ضعیف تثبیت کرد و تمام این رفتارها را با وسیله‌ای به نام مذهب و تقدیس نهاد خانواده به امری واجب‌الاجرا تبدیل کرد. از این طریق به شکلی کاملاً طبیعی زن را از تمام اختیارات انسانی خود ساقط و او را به انسانی کاملاً مطیع و فرمان بردار و نیاز مند دیگری مبدل کرد. در این مناسبات زن به عنوان جنس دوم در تمام ابعاد اجتماعی تعریف و این جایگاه برای او در کل جامعه تبلیغ و تقدیس شد و به دنبال آن اشکال مختلف ستم و خشونت بر زنان از خشونت جنسی و زبانی و رفتارهای تحقیرآمیز در خیابان، محیط کار، رسانه‌ها و حتی شوخی‌ها و جوک‌های مرسوم و اصطلاحات عامیانه رایج بین مردان و حتی زنان گرفته تا خشونت‌های جنسی و بدنی در خانواده به شکلی روزمره و طبیعی تبدیل شد، مواردی به شدت غیر انسانی که هزاران مثال و نمونه برای آن می‌توان ذکر کرد، از ساده‌ترین و پیش یا افتاده‌ترین‌ها مانند کارهای بی‌مزد و طاقت فرسای همه روزه خانگی تا غیر انسانی و وقیحانه‌ترین‌ها از جمله اسید پاشی، سنگ سار و قتل‌های ناموسی.

مواردی که در کمال ناباوری حتی برای خود زنان عادی و جزء طبیعی زندگی آنان شده است به طوری که حتی امکان ایجاد جامعه‌ای عاری از این تبعیضات و ستم‌ها در ذهنشان نمی‌گنجد و کاملاً ماورائی و غیرممکن می‌نماید. اما آگاهی از دلایل اصلی ماندگاری این ستم و تبعیض‌ها توسط دولت سرمایه‌داری و بورژوازی و تقدیس آن توسط روحانیون مذهبی می‌تواند آغاز شکستن این حباب ساختگی باشد.

عصر ما عصر تسلط سراسری سرمایه‌داری در نقطه، نقطه جهان است. در چنین جامعه، جهان و شرایط تاریخی ریشه کل استثمار و بنیاد همه نابرابری‌ها، جنایات، بی حقوقی‌ها، گرسنگی‌ها، فقر و فلاکت‌ها، آوارگی‌ها و جنگ‌افروزی‌ها در ژرفای وجود سرمایه قرار دارد. مبارزه علیه این استثمار، تبعیضات و ستم‌ها بدون اینکه به صورت مستقیم نابودی نظام بردگی مزدی را هدف قرار دهد، راه به جایی نخواهد برد. کار مزدی شالوده استثمار نیروی کار، ساقط شدن انسانها از هر نوع حق و حقوق و اختیار و آزادی‌های انسانی، از جمله سقوط زنان به ورطه همه تبعیضات و بی حقوقی‌هاست. در جهان سرمایه‌داری از هر بهانه‌ای برای تحقق سود و ارزش اضافی بیشتر استفاده میشود. سرمایه‌داری از مهاجران به خصوص مهاجران غیر قانونی، کودکان، معلولان، اقلیت‌های قومی و مذهبی و نژادی و زنان و سایر کسانی که به هر جهتی در جامعه به دلیل ناتوانی یا به دلیل عرف جامعه مورد ستم واقع می‌شوند در راستای به دست آوردن سود بیشتر استفاده می‌کند. در همین راستا در این مناسباتی که محوریت آن تولید سود و ارزش اضافی بیشتر است زنان باید جنس دوم و ضعیف جامعه باشند تا بتوان آنها را با مزد کمتری به کار گرفت و کار آنان را کاری غیر ضروری و موقتی تلقی کرد و مطیع‌تر و زبون‌تر در محیط کار استثمار کرد، زنان باید جنس دوم باشند تا بتوان کار سخت و طاقت فرسا و تمام نشدنی خانگی را نه تنها بدون مزد بلکه بدون هیچ ارج و قربی به آنان تحمیل کرد و به وسیله کار خانگی رایگان زنان هزینه تجدید قوای نیروی کار فعلی و پرورش نیروی کار آتی و نگهداری از سالمندان به عنوان نیروی کار گذشته و از کار افتاده را به خانواده کارگری تحمیل کرد و به کوه ارزش اضافه سالانه بورژوازی افزود.

مطابق آمار، تنها در سال ۲۰۰۹ ارزش کار خانگی زنان ایرانی چیزی در حدود ۲۶ میلیارد دلار و معادل ۸,۶۹ درصد از تولید ناخالص داخلی غیر نفتی کشور بوده است. کار خانگی اگرچه در نظر بسیار ساده می‌نماید، اما جایگاهی به غایت مهم و تاثیرگذار در چرخه ارزش افزایی سرمایه دارد. زنان با انجام کار خانگی به واقع به عنوان نیروی کار کاملاً رایگان که همزمان کار چند نفر را انجام می‌دهند مورد استثمار قرار می‌گیرند. آنان مدیریت عاطفی خانواده، تربیت و رسیدگی به تحصیل فرزندان، پخت و پز و تهیه مواد غذایی، شست و شو و نظافت منزل و نگهداری از سالمندان را به صورت تمام وقت انجام می‌دهند و از قبل آن هیچ حق و حقوقی دریافت نمی‌کنند. حق مرخصی و ایام تعطیلی ندارند. از داشتن بیمه برای معافیت از کار و تامین معاش در دوران سالمندی نیز محروم هستند. همچنین زنان به واسطه اینکه کارشان در خانه و دور از اجتماع است به شکلی مضاعف مورد ستم واقع می‌شوند. محروم بودن از کار در محیط جمعی امکان رشد و پویایی و نشاط و نیز امکان تعامل با هم‌زن‌جیران و انتقال تجربیات و مبارزه علیه ستمی که بر او وارد می‌شود را از او می‌گیرد. با فرسوده کردن و تباهی فکر و ذهن و روحیاتش موجب می‌شود که دیگر به هیچ چیز جز خورد و خوراک و پوشاک و مسائل اینچنینی نپردازد.

سرمایه‌داری همواره برای بقای خود و به ویژه در دوران بحران که ذاتی سرمایه‌داری است، تمایل به کاستن از کار لازم (کاری که بابت آن و برای تجدید قوای نیروی کار مزدی به کارگر پرداخت می‌شود) و افزودن به کار اضافی (کاری که در قبال انجامش مزدی پرداخت نمی‌شود و ارزش اضافی را برای صاحب سرمایه به ارمغان می‌آورد) دارد. از طریق کارخانگی اجباری برده وار تماماً رایگان میلیارد، میلیارد تومان هزینه تولید خود را پایین می‌آورد. کل هزینه‌های پرورش نیروی کار، کل هزینه‌های نگهداری سالمندان و پیران، کل هزینه ایجاد مهد کودک و مراکز رفاهی معلولان را به نفع طبقه سرمایه‌دار، به نفع کل سرمایه اجتماعی و در راستای فوران نرخ اضافه ارزش‌ها بر دوش طبقه ما آوار می‌کند. سرمایه به یمن کار خانگی ما زنان، همسران مرد ما را مجبور به روزانه کار ۱۶ ساعت و بیشتر می‌سازد. نیروی کار شاغل خود را تا نصف کاهش می‌دهد. هزینه تولید را بسیار پائین می‌آورد و در مقابل، منحنی اضافه ارزش‌ها و سودها

را، تا چشم کار کند صعودی می‌گرداند. یک حساب سرانگشتی کافی است تا دریابیم که کار خانگی ما زنان کارگر، اهرمی بسیار کارساز در دست سرمایه برای چالش گرایش رو به افت نرخ سودها است. سرمایه‌داری به اینها اکتفا نمی‌کند. در طول دهه‌های اخیر پروسه تولید سود خود را تا عمق آلونک‌های مسکونی ما بسط داده است. از یک سوی ما را در فقر و گرسنگی غوطه ور کرده است و از سوی دیگر مجبور ساخته است تا راه‌هایی از این گرسنگی آوارگی را در افزودن ساعت‌ها کار فرساینده، هلاکت بار و شبه رایگان مولد یا غیرمولد، بر کار خانگی در محل مسکونی جستجو کنیم. از بام تا شام در قبال نازل‌ترین دستمزدها به خیاطی و بسته‌بندی و سبزی پاک‌کنی و تایپ و ترجمه و کارهای شاق دیگر برای صاحبان کارگاهها پردازیم. نظام سرمایه‌داری با مجبور و محکوم کردن ما به کار خانگی کل این مشقتها و بلاها را بر سر ما آوار کرده است. زن بودن ما و تبعیضات جنسی را ساز و کار این همه تشدید استثمار و تباهی ما کرده است. پروسه اعتراض و پیکار ما علیه بی‌حقوقی‌ها و نابرابری‌های جنسی باید یکراست سرمایه را هدف تعرض خود گیرد. باید خواستار تعلق مزد به کار خانگی و در نهایت خواستار لغو کار مزدی برای محو کار خانگی شویم. باید در قلب تپنده جنبش طبقه خود فریاد سر دهیم که کل انسان‌ها، از جمله کل زنان کارگر مستقل از شاغل یا بیکار باید از بالاترین سطح معیشت و رفاه و تأمین اجتماعی، از بهداشت و درمان و آموزش تمام رایگان برخوردار باشند. مبارزه ما علیه زن ستیزی بدون مبارزه علیه بردگی مزدی امکان پذیر نیست.

اکثریت غالب ما زنانی که در صف مقدم مبارزه علیه تبعیضات بربرمنشانه جنسی در جهنم سرمایه‌داری اسلامی هستیم کارگریم. از آحاد طبقه کارگر می‌باشیم. فروشندگان نیروی کاریم. فشار استثمار و تعرض سرمایه را در وسیع‌ترین ابعاد تحمل می‌کنیم. با همه اینها ستیز علیه بی‌حقوقی‌ها و نابرابری‌های جنایتکارانه جنسی علیه خود را نه با قدرت متحد طبقه خود که تحت لوای چیزی به نام «جنبش زنان»، فمینیسم، گاه فمینیسم اسلامی و از این نوع کجراه‌های مهندسی شده پیش برده‌ایم و می‌بریم. برای تحقق «جامعه مدنی»، «دموکراسی» و «حقوق بشر» برنامه ریزی شده توسط بورژوازی فریاد سر می‌دهیم و مبارزه برای رفع تبعیضات فاجعه بار

جنسی را به این نسخه‌ها و رویکردها می‌آویزیم. معنای این کار فقط یک چیز است. اینکه عزم جزم کرده‌ایم تا بود و نبود قدرت پیکار طبقاتی خویش را ساز و برگ تحکیم، توسعه و افزایش قدرت طبقه سرمایه‌دار، قدرت طبقه بانی و باعث کل استثمار و سیه روزی‌های خویش سازیم. این طبقه ما، طبقه بردگان مزدی سرمایه است که بار همه بی حقوقی‌ها، نابرابری‌ها، ستم‌کشی‌ها و مصیبت‌های جامعه طبقاتی، جامعه مبتنی بر رابطه خرید و فروش نیروی کار، بر سرش آوار است. مائیم که طبقه‌ای از جامعه مدنی اما خارج از جامعه مدنی هستیم، طبقه‌ای که انتظاراتش نه ماورائی بلکه انسانی است، طبقه‌ای خواستار محو ریشه‌ای همه شکلهای استثمار و ستم و تبعیض که برای رهائی خود مجبور است تمامی بشریت را رها سازد. چرا ما باید مبارزه خویش علیه تبعیضات جنسی یا کل آنچه را سرمایه بر سرمان خراب کرده است به جار و جنجال مدنیت و حقوق بشر دست ساخت سرمایه زنجیر کنیم!! باید بساط گفتمان سرمایه‌آفریده را جمع کنیم.

ما به اعتبار استثمارشونده بودن و ساقط بودن از هر نوع حق دخالت آزاد انسانی در سرنوشت کار و محصول کار و زندگی خویش هیچ وجه اشتراکی در هیچ زمینه‌ای با صاحبان سرمایه نداریم. معنای تبعیض و رفع تبعیض برای ما نه فقط هیچ‌سختی با محتوای این مفاهیم برای سرمایه‌داران ندارد که در تضاد ماهوی با آن است.

تبعیض جنسیتی جنایتی است که نظام سرمایه‌داری برای سود هر چه بیشتر خود علیه زنان و مردان طبقه کارگر مرتکب می‌شود. و با دقتی بسیار آن را در تمامی ابعاد اجتماعی تبلیغ می‌کند. زنان چه در خانه و چه در محیط کار در بسیاری مواقع حتی بیشتر از مردان مورد استثمار قرار می‌گیرند. فراموش نکنیم پیش از آنکه زن باشیم کارگر هستیم. مسئله ستم جنسی زنان مسئله‌ای زنانه نیست و ما باید به عنوان یک طبقه ورای جنسیت رودر روی سرمایه‌باستیم و مبارزه علیه ستم و بی‌حقوقی زنان را مبارزه همه‌آحاد طبقه خود اعم از مرد و زن بدانیم.

رعنا ذوقی

اردیبهشت ۱۳۹۶

مزد، بها، سود

توضیح:

متن زیر از کتاب «مزد، بها، سود» مارکس، ترجمه احمد قاسمی، از انتشارات «حزب کار» (طوفان) انتخاب شده است. مارکس در اینجا، بیش از هر چیز به افشاء این دروغ رایج اقتصاددانان بورژوازی می‌پردازد که گویا افزایش دستمزد کارگران، بالا رفتن اجتناب‌ناپذیر قیمت‌ها را دنبال دارد!! چرا مارکس به این کار اهتمام می‌کند؟ باید مسأله را کمی توضیح داد. نمایندگان فکری سرمایه بحث دروغین بالا را پیش می‌کشند تا بر گرده کارگران لرزاندازند و آنان را از مبارزه برای افزایش دستمزد باز دارند. آنها وقیح و فریبکارانه ادعا می‌کنند که مبارزه توده کارگر برای ارتقاء مزدها کاری بیهوده است، زیرا مزد بیشتر مایه بالا رفتن قیمت‌ها است و کمکی به بهبود زندگی مزدبگیران نمی‌کند. حرف‌هایی که امروز نیز بیشتر از گذشته بر زبان‌ها جاری است. شکی نیست که سرمایه و سرمایه‌داران می‌توانند با بهره‌گیری جنایتکارانه از موقعیت ضعیف، فرسوده و متزلزل جنبش کارگری، آنچه را که کارگران به صورت افزایش دستمزد دریافت داشته‌اند، به شکل‌های مختلف، از جمله بالا بردن قیمت‌ها از چنگال آنان خارج سازند و به سوی خود باز گردانند. چنین چیزی رخ داده و رخ می‌دهد، اما نکته بسیار مهم و اساسی آنست که وقوع این حادثه به هیچ وجه، گریزناپذیر، الزامی یا قانون قهری چرخه تولید سرمایه‌داری نیست. بالعکس وقوع یا عدم وقوع آن صرفاً تابعی از آرایش قوای طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی است. مبارزه کارگران برای افزایش دستمزد اولاً جبر زندگی آنها برای تحمیل خواسته‌های خود بر نظام بردگی مزدی است. ثانیاً می‌تواند و باید ضربه سنگینی بر پیکر سرمایه و نرخ سود عمومی سرمایه‌داری وارد سازد. بنمایه سخن مارکس در بحث

حاضر نیز تشریح درست همین واقعیت و اثبات واهی بودن و بی پایگی ادعای نمایندگان فکری سرمایه، دایر بر وجود رابطه مستقیم یا قهری میان افزایش مزدها و سیر صعمودی قیمت‌ها است!! او تصریح می‌کند که مزد بیشتر کارگران متضمن تقاضای بیشتر در برخی از قلمروهای معین انباشت هست. اما این تقاضای بیشتر بلافاصله با عرضه افزون‌تر جبران می‌گردد، به بیان دیگر رشد دستمزدها به رشد عرضه می‌انجامد و هیچ الزامی برای بالا رفتن قیمت‌ها پدید نمی‌آرد. مارکس می‌گوید که با فرض ثابت ماندن نیروی مولد کار، میزان سرمایه، حجم کار مصرفی و ارزش پول رایج، حاصل ارتقاء مزدها نه بالا رفتن قیمت‌ها که اتفاقاً کاهش نرخ سود عمومی است. او در نقد نظریات وستون می‌کوشد تا این روند را هر چه شفاف‌تر مدلل سازد. روند بسیار میمونی که طبقه کارگر با وقوع و ایفای نقش کارساز در آن، می‌تواند و باید با یک تیر، به طور همزمان دو هدف مهم را شکار کند. در یک جا سطح معیشت و امکانات زندگی خویش را هر چه بیشتر بهبود بخشد و در جای دیگر چرخه ارزش افزائی سرمایه را به ورطه اختلال راند، سرمایه‌داری را بیش از پیش آسیب پذیر کند و راه تعرضات بعدی خود به شیرازه هستی این نظام را هموارتر سازد.

مارکس توضیح می‌دهد که دستیابی کارگران به مزد بیشتر می‌تواند مایه رونق بخش تولید مایحتاج اولیه معیشتی گردد و سود بیشتر سرمایه‌داران این بخش را به دنبال آرد. اما این کار باعث هجوم فوری و گسترده سرمایه از حوزه‌های دیگر به این حوزه معین خواهد شد. حادثه‌ای که بسیار سریع سرمایه اجتماعی را به تلاش برای برقراری توازن میان عرضه و تقاضا در بازار سوق می‌دهد و اثرات ویژه افزایش مزدها بر بی تعادلی میان این دو، در یک حوزه معین تولیدی را خنثی می‌سازد. او ادامه می‌دهد که آنچه در پی همه این نوسانات رخ می‌دهد، نه افزایش قیمت‌ها که کاهش نرخ سود عمومی است. چرا؟ پاسخ ساده است. به محض رشد نرخ سود در یک حوزه، سرمایه‌های فراوان دیگر آماده پیش ریز در آن حوزه می‌شوند. رقابت جاری میان سرمایه‌ها، قیمت بازار و نرخ سود متوسط روز را پدید می‌آورد و حاکم می‌سازد. سرمایه‌های پیش ریز شده در عرصه‌های مختلف تولیدی، بر پایه همین نرخ سود عمومی، سهمی از کل اضافه ارزش‌ها را نصیب خود می‌کنند. در این میان با فرض ثابت ماندن مؤلفه‌های

مورد اشاره، یعنی نیروی کار مولد، میزان سرمایه، حجم کار مصرفی و ارزش پول رایج، آنچه توده کارگر در پویه مبارزات خود به صورت افزایش مزد بر بورژوازی تحمیل کرده‌اند، عملاً در شکل کاهش میزان اضافه ارزش‌ها نمایان می‌گردد، روندی که افول نرخ اضافه ارزش و کاهش نرخ سود را در پی دارد. مارکس همین تأثیر را در رابطه میان کاهش ساعات کار و قیمت‌ها نیز تصریح می‌کند و در ادامه نقد ریشه‌ای خود بر تئوری پردازی‌های گمراه کننده اقتصاددانان بورژوازی، به حوادث سالهای ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۹ جامعه انگلیس اشاره می‌کند. در این دوره کارگران کشاورزی در پرتو مبارزات خود توانستند دستمزدها را تا مرز ۴۰ درصد افزایش دهند. با این حال و با وجود جنگ روسیه و خشکسالی‌های متوالی باز هم بهای هر کوارتر گندم نه فقط هیچ بالا نرفت که تا ۱۶ درصد هم پائین آمد.

رابطه میان افزایش مزدها و فوران قیمت‌ها افسانه بسیار پوچ و فریبکارانه‌ای است که سرمایه‌داران، اقتصاددانان و دولتمردان سرمایه به هم می‌بافند تا یکی از پرخروش‌ترین سنگرهای مبارزه و مقاومت کارگران علیه استثمار و شدت روزافزون استثمار سرمایه‌داری را از خروش باز دارند. آنها با سر هم بندی این عوامفریبی، به توده‌های کارگر القاء می‌کنند که مبارزه برای افزایش دستمزد کاری بیهوده است، زیرا هر ریال مزد بیشتر، افزونی فوری قیمت‌ها را باعث می‌گردد و به بهبود معاش کارگران کمکی نمی‌نماید. این حرف همان گونه که مارکس در اینجا تشریح می‌کند و به وضوح مدلل می‌دارد از بیخ و بن دروغ است و سوای یک ترفند هیچ چیز دیگر نیست. افزایش مزدها صرفاً می‌تواند موجب رشد تقاضا در برخی از حوزه‌های تولید مایحتاج معیشتی شود. واقعه‌ای که بنا بر ماهیت سرمایه‌داری موجب هجوم سرمایه‌ها به این حوزه‌ها می‌گردد. رشد سریع عرضه را در پی می‌آورد و تمامی آثار بالا رفتن مزدها بر رشد تقاضا و احتمال افزایش قیمت‌ها را خنثی می‌کند. واقعیت ماجرا هیچ چیز سوای این نیست، اما با همه این‌ها دهه‌های متمادی است که ما نه فقط در جهنم سرمایه‌داری ایران، بلکه در سراسر دوزخ سرمایه‌داری جهانی شاهد سیر صعودی بلادرنگ قیمت‌ها در پی هر افزایش ناچیز مزدها می‌باشیم!!! پدیده‌ای که البته خود، حتی در نفس وقوع خود، نه تنها گواه درستی حرف سرمایه‌داران و اقتصاددانان سرمایه نیست که بر قضا سندی بسیار گویا بر عوامفریبی

سرشتی آنها می‌باشد. برای لحظه‌ای در نظر آرید که همیشه و در همه جا، طغیان موج قیمت‌ها درست پیش از افزایش دستمزدها، به محض شروع بگو، مگو یا احتمال وقوع چنین چیزی یا حداکثر در همان روز اعلام بالا رفتن مزدها و به هر حال پیش از عملی شدن آن اتفاق می‌افتد. اگر قرار بود سخن سرمایه‌داران و نمایندگان فکری و سیاسی آنها درست باشد، این افزایش حتی در بهترین حالت و در کوتاه‌ترین فاصله زمانی، باز هم باید پس از یک دوره کامل واگرد سرمایه‌ها، رخ می‌داد و نه اینکه هنوز هیچ ریالی به هزینه تولید هیچ کالائی اضافه نشده، کوه گرانی‌ها، با شتاب تمام بر زندگی کارگران سنگین گردد!!! بگذریم و به اصل موضوع پردازیم. آنچه قطعی و یقینی است آنست که گرانی‌ها هیچ و مطلقاً هیچ ربطی به افزایش مزدها ندارد و سؤال مهم نیز این است که پس افزایش قیمت‌ها از کجا می‌آیند. پاسخ این سؤال نیازمند بحثی طولانی است. کاری که در حوصله این مقدمه کوتاه نمی‌باشد. با این وجود و به عنوان یک ریشه یابی بسیار اجمالی و مختصر به پایه‌ای‌ترین عوامل این افزایش‌ها اشاره می‌کنیم.

۱. تاریخ سرمایه‌داری شاهد رشد سرطانی متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه است. بخش ثابت سرمایه از ماشین آلات، و تأسیسات پایه‌ای گرفته تا مواد خام و کمکی، سرسام آور رشد کرده است و بخش متغیر آن یا نیروی کاری که این سرمایه‌ها را به کار می‌اندازد، به صورت نسبی و گاه حتی مطلق کاهش یافته است.

۲. سرمایه ثابت هیچ ارزش تازه‌ای نمی‌آفریند. بلکه فقط ارزش حاضر خود را به کالاهای جدید منتقل می‌کند.

۳. بخش عظیمی از سرمایه ثابت با اینکه در پروسه تولید است اما حتی ارزش خود هم را به محصول منتقل نمی‌کند.

۴. سرمایه‌دار فقط سود سرمایه مصرف شده را نمی‌خواهد، او نرخ سودی دلخواه برای کل سرمایه اش می‌خواهد.

۵. افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه، به رغم سیر صعودی بارآوری نیروی کار و فوران نرخ اضافه ارزش‌ها باز هم گرایش نزولی نرخ سود و سرانجام وقوع بحران را در پی دارد. سرمایه

برای چالش این گرایش و فرار از بحران به تمامی شبیخونها و تعرضات ممکن علیه بهای نیروی کار و سطح معیشت توده کارگر دست می‌یازد.

۶. در جمع‌بست مؤلفه‌های فوق است که می‌توان دلیل واقعی بالا رفتن قیمت‌ها در شرایط روز دنیا را پیدا کرد و بازشناخت. حجمی از سرمایه یا کار مرده مترکم شده‌ای که در پروسه تولید و بازتولید سرمایه جهانی حضور دارد اما هیچ ریال آن وارد پویه تولید کالا و سرمایه نمی‌گردد، سر به کهکشان‌ها می‌ساید. قیمت تولیدی هر واحد کالا در بازار داخلی هر کشور و بازار بین‌المللی سرمایه‌داری، حاصل جمع هزینه تولید آن کالا بعلاوه اضافه ارزشی معادل نرخ سود متوسط مستولی در بازارها است. بر روی این نکته مهم مکث کنیم که کل آن حجم غیرقابل محاسبه و فوق‌نجومی سرمایه‌ها که در پروسه تولید کالا و سرمایه به مصرف نمی‌رسند هم سود می‌خواهند. نرخ سود حاکم بازارها باید پاسخگوی سود ریال به ریال کل این سرمایه‌ها نیز باشد. معنای شفاف زمینی این حرف آن است که سود مطلوب مورد نیاز کل این بخش سرمایه هم باید وارد پروسه تشکیل قیمت‌ها گردد و بر بهای کالاها افزوده شود. ریشه واقعی سیر صعودی بی‌مهار قیمت‌ها در اینجا است، اما این بحث هنوز تمام نیست. روند سرکش و انفجاری متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه گرایش رو به افت نرخ سود را همراه دارد. سرمایه برای چالش این وضعیت، فشار استثمار کارگران را به اوج می‌برد. افزایش قیمت‌ها به هر شیوه ممکن یک اهرم مؤثر این چالش و ساز و کاری برای تغییر توازن میان کار لازم و اضافی به نفع دومی است. بحث باز هم کامل نیست. گرایش نزولی نرخ سود، بحران را در پی دارد. بحران پدیده ذاتی سرمایه است. تاریخ سرمایه‌داری در عین حال تاریخ کوبنده‌تر شدن هر چه بیشتر بحران‌ها است. این سرشت سرمایه است که کل بار بحران را بر شانه توده‌های کارگر سنگین سازد. در اینجا نیز سیر صعودی قیمت‌ها نقش ساز و کار سرمایه برای حصول این هدف را بازی می‌کند. همه این عوامل در افزایش بهای کالاها تأثیر دارند. اما در رابطه با جهنم سرمایه‌داری ایران، نرخ انفجاری افزایش قیمت‌ها حدیث دیگری سوای آنچه گفتیم هم دارد. در اینجا عجز جنبش جنبش کارگری از طرد توسل بورژوازی به اهرم افزایش قیمت‌ها برای تعرض سبعانه به سطح معیشت توده کارگر، بحران دیرپا و رو به عمق سرمایه‌داری و سرشکن

شدن کل بار آن بر زندگی کارگران از جمله با راهکار بالا بردن قیمت ها، تحریم های اقتصادی و تأثیرات آن بر سیر صعودی بهای کالاها به شکل ها و شیوه های مختلف یا عوامل متعدد دیگری نیز بر روند صعودی قیمت ها تأثیر اساسی دارند. نکاتی که شرح دقیق آنها نیازمند مقالات طولانی است. سخن کوتاه، بالا بودن قیمت ها به همه عوامل بالا ارتباط تنگاتنگ دارد و به تنها چیزی که هیچ ارتباطی ندارد، بالا رفتن میزان دستمزدها است. مارکس در این مقاله به توضیح دقیق و موشکافانه همین موضوع می پردازد. به مقاله او نگاه کنیم.

تولید و مزد

استدلالات «وستون» در واقع بر دو مقدمه مبتنی است:

۱ - حجم تولید ملی چیز تغییر ناپذیری است، کمیت ثابت و به اصطلاح ریاضی دانان، از مقادیر ثابت است.

۲ - مبلغ دستمزد واقعی یعنی آن دستمزدی که از روی میزان کالاهائی که با آن می توان خرید، اندازه گرفته می شود مبلغ تغییر ناپذیری است، از مقادیر ثابت است.

اما ادعای اول او آشکارا خطاست. شما به عیان مشاهده می کنید که ارزش و حجم تولید سال به سال افزایش می یابد، نیروهای مولده کار ملی رشد می کنند و مقدار پولی که برای گردش این تولید افزاینده لازم است پیوسته تغییر می پذیرد. و آن چه در باره ی تمام سال و یا در باره ی سال های مختلف در مقایسه ی آنها با یک دیگر صادق است در مورد هر روز متوسط از سال نیز صدق می کند. حجم و یا مقدار تولید ملی پیوسته در تغییر است، مقدار ثابت نیست بلکه مقدار متغیر است و حتی اگر تغییر میزان جمعیت را کنار بگذاریم باز هم باید به علت تغییرات بی وقفه ای که در تراکم سرمایه و نیروهای مولد کار روی می دهد مقدار متغیر باشد. کاملاً صحیح است که اگر روزی ارتقاء سطح عمومی مزدها صورت گیرد ارتقاء مذکور هر اثری که بعدها داشته باشد به خودی خود بلافاصله موجب تغییری در حجم تولید نخواهد گردید و

نخست ناشی از اوضاع موجود خواهد بود. اما اگر پیش از ارتقاء مزدها، تولید ملی مقدار متغیر بود و نه مقدار ثابت، پس از ارتقاء مذکور نیز هم چنان خواهد ماند و نه ثابت. معذالک فرض کنیم که حجم تولید ملی مقدار متغیری نیست و ثابت است. حتی در این حالت نیز آن چه دوست ما وستون نتیجه منطقی می‌نامد چیز دیگری جز ادعای بی پایه نخواهد بود. اگر رقم معینی و مثلاً ۸ را به ما بدهند حدود مطلق این رقم مانع نخواهد شد که اجزایش حدود نسبی خود را تغییر بدهند. اگر سود مساوی ۶ و مزد مساوی ۲ است مزد می‌تواند تا ۶ بالا رود و سود تا ۲ پائین بیاید، در عین حال که رقم کل هم چنان ۸ باشد. پس این امر که حجم تولید تغییر نپذیرد به هیچ وجه نمی‌تواند دلیل بر آن باشد که میزان دستمزدها بدون تغییر بماند. در این صورت دوست ما وستون چگونه‌ای تغییر ناپذیری مزد را ثابت می‌کند؟ او فقط ادعا می‌کند.

ولی حتی اگر بپذیریم که ادعای او صحیح است این ادعا باید در دو جهت صادق باشد، و حال آن که وستون آن را فقط در یک جهت اثر می‌دهد. هرگاه مبلغ مزد، مقدار ثابتی است، پس آن را نمی‌توان نه بالا برد و نه پائین. یعنی هرگاه کارگرانی که در صدد بالا بردن موقتِ مزد بر می‌آیند نابخردی می‌کنند. نابخردی سرمایه‌دارانی که در پائین آوردن موقتِ مزد می‌کوشند از آنها کمتر نیست. دوست ما وستون منکر نمی‌شود که کارگران در شرایط معینی می‌توانند سرمایه‌داران را به ارتقاء مزد وادارند. اما چون مبلغ مزد به نظر او مقداری است که از طرف طبیعت معین شده است به عقیده او سپس باید واکنشی به ظهور رسد. ولی از طرف دیگر وستون این را نیز می‌داند که سرمایه‌داران می‌توانند مزد را به زور تنزل دهند و در واقع پیوسته در تحقق این امر می‌کوشند. طبق اصل ثبات دستمزدها در چنین موردی نیز مانند مورد فوق باید واکنشی به ظهور رسد. یعنی کارگرانی که با تشبثِ تنزلِ مزد و یا با تنزلی که عملی شده است به مخالفت برخیزند کار درستی کرده‌اند. پس در آن هنگامی که کارگران در صدد بالا بردن مزد برمی‌آیند هم کار درستی می‌کنند زیرا که هرگونه عکس‌العمل در برابر پائین آوردن مزد، عملی است برای بالا بردن آن. بنابراین بر طبق همان اصل ثباتِ دستمزدها که خود

دوست ما وستون مقرر داشته است کارگران در شرایط معینی باید متحد شوند و برای بالا بردن مزد مبارزه کنند.

اگر وستون این نتیجه گیری را رد می کند باید مقدمه ای را که این نتیجه گیری ناشی از آن است کنار بگذارد. و در این صورت به جای این سخن که مبلغ دستمزد مقدار ثابتی است باید بگوید که اگر چه مبلغ مذکور نمی تواند و نباید بالا برود می تواند و باید هر بار که دل خواه سرمایه است پائین بیاید. اگر سرمایه دار مایل است که به جای گوشت، سبب زمینی و به جای گندم، جو به شما بدهد شما باید اراده او را به مثابه ی قانون اقتصاد سیاسی تلقی کنید و مطیع باشید. اگر در کشوری سطح مزد بالاتر از کشور دیگر است، چنان که در آمریکا نسبت به انگلستان، شما باید این تفاوت در سطح مزد را بر تفاوت امیال سرمایه داران آمریکائی و انگلیسی حمل کنید، شیوه ای که نه فقط مطالعه پدیده های اقتصادی بلکه مطالعه ی سایر پدیده ها را نیز بسیار ساده خواهد ساخت.

ولی حتی در این حالت ممکن است ما بپرسیم: چرا امیال سرمایه دار آمریکائی غیر از امیال سرمایه دار انگلیسی است؟ و برای جواب دادن به این سوال لازم خواهد آمد که ما از قلمرو امیال خارج شویم. ممکن است کشیش بگوید که خدا در فرانسه این را می خواهد و در انگلستان آن را. و اگر من خواستار شوم که این دوگانگی اراده توضیح داده شود شاید او آن قدر بی شرمی کند که بگوید خدا دلش می خواهد اراده ای در فرانسه داشته باشد و اراده ای در انگلستان. اما بدیهی است که دوست ما وستون به چنین استدلالی که به کلی نافی هرگونه داوری عاقلانه است توسل نخواهد جست.

البته سرمایه دار مایل است که هرچه بیشتر بستاند. اما وظیفه ی ما آن نیست که در باره امیال او به تفحص بپردازیم بلکه آنست که نیروی او، حدود این نیرو و خصلت این حدود را بررسی کنیم.

تولید، مزد، سود

مضمون گزارشی را که دوست ما وستون ایراد کرد می توان در پوست گردو جا داد.

همه‌ی استدلال او به این جا منجر می‌شود که: اگر طبقه‌ی کارگر، طبقه‌ی سرمایه‌داران را وادارد که به جای ۴ شیلینگ ۵ شیلینگ به صورت مزد نقد به او بپردازند، در آن صورت سرمایه‌دار به جای ۵ شیلینگ ۴ شیلینگ به صورت کالا به کارگر بر میگرداند. در چنین حالتی طبقه‌ی کارگر مجبور است در برابر آن چه پیش از بالا رفتن دستمزد با ۴ شیلینگ می‌خرد ۵ شیلینگ بپردازد. اما چرا چنین می‌شود؟ چرا سرمایه‌دار به جای ۵ شیلینگ فقط ارزش ۴ شیلینگ را می‌پردازد؟ زیرا که مبلغ مزد دقیقاً ثابت است. اما چرا مبلغ مزد در ارزش ۴ شیلینگ کالا تثبیت شده است و نه در ارزش ۳ یا ۲ شیلینگ کالا و یا در مقدار دیگر؟ اگر حدود مبلغ مزد به وسیله‌ی قانونی اقتصادی معین می‌شود که نه تابع اراده‌ی سرمایه‌دار و نه تابع اراده‌ی کارگر است در آن صورت وستون قبل از هر چیز می‌بایست این قانون را طرح و اثبات می‌کرد. به علاوه، او می‌بایست ثابت می‌کرد که مبلغ مزدی که واقعاً در هر فاصله‌ی معین زمانی پرداخت می‌گردد پیوسته دقیقاً با مبلغ ضروری دستمزد مطابقت دارد و هرگز از آن دور نمی‌شود. از سوی دیگر هرگاه حدود معین مبلغ مزد فقط به اراده‌ی سرمایه‌دار و یا حدود آزمندی او مربوط است در آن صورت حدود مذکور خودسرانه است، هیچ ضرورتی در آنها نهفته نیست، آنها را می‌توان بنا بر اراده‌ی سرمایه‌دار و بالتیجه برخلاف اراده‌ی سرمایه‌دار تغییر داد.

دوست ما وستون تئوری خود را با مثال زیرین مجسم ساخت: اگر در دیگری برای تعداد معینی از افراد مقدار معینی آش باشد مقدار مذکور با بزرگ کردن اندازه‌ی قاشق‌ها زیاد نخواهد شد. امیدوارم وستون نرنجد اگر بگویم که این مثال به نظر من اندکی مبتذل است و مقایسه‌ای را به خاطر من می‌آورد که مننیوس آگریپا انجام داد هنگامی که پلبین‌های روم به مبارزه با پاتریسین‌ها برخاستند آگریپای پاتریسین به آنها گفت که معده‌ی پاتریسین به اعضاء پلبین پیکر دولتی غذا می‌رساند. (۱) ولی معذالک وی نتوانست ثابت کند که می‌توان به اعضاء کسی با پرکردن معده‌ی کس دیگر غذا رسانید. دوست ما وستون به نوبه‌ی خود از یاد برده است که در آن دیگری که کارگرها از آن می‌خورند همه‌ی محصول کار ملی جا گرفته است و آن چه

مانع می‌شود که کارگران بیش‌تر بخورند نه حجم کوچک دیگ است و نه مقدار ناچیز مظروف آن. فقط کوچکی قاشق آنها مانع می‌شود.

کارفرما با چه نیرنگی قادر می‌شود که به جای ۵ شیلینگ ارزش ۴ شیلینگ بپردازد؟ با ارتقاء بهای کالاهائی که می‌فروشد. ولی آیا ارتقاء قیمت‌ها و یا بطور عام‌تر تغییر قیمت کالاها، آیا خود قیمت‌ها فقط تابع اراده سرمایه‌دار است؟ و یا آن که برای تحقق اراده‌ی مذکور شرایط معینی ضروری است؟ اگر چنین شرایطی ضرورت ندارد آن گاه بالا رفتن و پائین آمدن قیمت‌های بازار، تغییرات بی‌وقفه‌ی آنها به صورت معمای حل‌نشده‌ی در می‌آید.

چون فرض ما این است که نه در نیروهای مولد کار و نه در میزان سرمایه و کار مصرفی و نه در ارزش پولی که ارزش کالاها با آن ارزیابی می‌شود هیچ‌گونه تغییری روی نداده است و فقط سطح دستمزد تغییر یافته، در آن صورت ارتقاء مزد چگونه می‌تواند در بهای کالاها تاثیر کند؟ ارتقاء مزد در بهای کالاها فقط از آن جهت تاثیر می‌کند که بر رابطه موجود میان تقاضای کالاها و عرضه‌ی آنها اثر می‌گذارد.

کاملاً درست است که طبقه‌ی کارگر در مجموعه‌ی خود درآمد خویش را در راه اشیاء نخستین نیازمندی‌ها خرج می‌کند و مجبور است خرج کند. از این جهت ارتقاء سطح مزد باعث رشد تقاضای اشیاء نخستین نیازمندی‌ها و با نتیجه ارتقای بهای آنها در بازار می‌شود. برای سرمایه‌دارانی که این اشیاء را تولید می‌کنند ارتقای دستمزدی که می‌پردازند از محل ارتقای بهای کالاهای آنان در بازار جبران می‌شود. ولی وضع سایر سرمایه‌داران که تولیدکننده‌ی نخستین اشیاء نیازمندی‌ها نیستند چه می‌شود. و تصور نکنید که تعداد این گونه سرمایه‌داران کم است. هرگاه در نظر بگیرید که دوسوم فرآورده‌های ملی به وسیله‌ی یک پنجم جمعیت به مصرف می‌رسد - و یکی از اعضاء مجلس مبعوثان اخیراً حتی اظهار داشت که فقط به وسیله‌ی یک هفتم جمعیت به مصرف می‌رسد - در آن صورت در می‌یابید که چه بخش بزرگی از فرآورده‌های ملی باید به صورت اشیاء تجملی تولید شود و یا با آنها مبادله گردند، چه مقدار عظیمی از اشیاء نخستین نیازمندی‌ها باید در راه نوکرها، اسب‌ها، گربه‌ها، و غیره به اسراف

مصرف شود. چنان که به تجربه می‌دانیم این اسراف همیشه در اثر افزایش بهای اشیاء نخستین نیازمندی‌ها بسیار می‌کاهد.

عواقب این تفاوت در نرخ‌های سود سرمایه‌دارانی که در رشته‌های مختلف صنعت مشغولند چه خواهد بود؟ البته مانند کلیه مواردی خواهد بود که به علتی در نرخ‌های متوسط سود رشته‌های مختلف تولید تفاوت حاصل می‌شود. سرمایه و کار از رشته‌هایی که کم سودتر است به رشته‌هایی که پر سودتر است منتقل می‌گردد و این جریان انتقالات سرمایه و کار تا وقتی که عرضه در یک رشته از صنعت به اندازه‌ی رشد تقاضا افزایش نیافته و در سایر رشته‌ها به اندازه‌ی کاهش تقاضا تنزل نیافته باشد ادامه می‌یابد. پس از آن که این تغییر وقوع یافت عموماً در رشته‌های مختلف تولید دوباره نرخ عمومی سود برقرار می‌شود. از آن جا که همه‌ی این نقل انتقالات فقط در اثر تغییر در تناسب تقاضا و عرضه‌ی کالاها می‌موتد و در آن پس از آن که علت از میان برخاست تاثیر آن نیز از میان برمیخیزد و قیمت‌ها به سطح سابق خود و به تعادل بر می‌گردند. تنزل نرخ سود که در اثر افزایش دستمزد حاصل می‌شود به چند رشته از صنعت محدود نمی‌ماند بلکه عمومیت می‌یابد. طبق فرض ما، نه در نیروهای مولده کار تغییری حاصل می‌شود و نه در حجم کل تولید، بلکه شکل این حجم تولید معین تغییر می‌پذیرد. بخش بزرگتری از تولید به شکل اشیاء نخستین نیازمندی‌ها در می‌آید و بخش کوچک تری به شکل اشیاء تجملی، یا بخش کوچک تری در خارجه با اشیاء تجملی مبادله می‌شود و به همان شکل اولی خود مصرف می‌شود. و یا بخش بزرگ تری از تولید میهنی در خارجه با اشیاء نخستین نیازمندی‌ها مبادله می‌شود و نه با اشیاء تجملی، و این دو مورد اخیر با مورد نخستین یکی است. پس ترقی عمومی سطح دستمزدها، بعد از اغتشاش موقتی که در قیمت‌های بازار روی می‌دهد فقط موجب تنزل عمومی نرخ سود می‌گردد و به تغییر دراز مدت قیمت کالاها نمی‌انجامد.

اگر ایراد کنند که من در استدلال فوق این فرض را مبداء گرفته‌ام که تمام رشد دستمزد در راه اشیاء نخستین نیازمندی‌ها مصرف می‌شود خواهم گفت که من آن فرضی را قبول کرده‌ام که برای نظریات وستون مناسب‌تر است. هرگاه افزوده‌ی دستمزدها در راه اشیائی مصرف شود

که سابقاً در جزء مصرف کارگران نبوده است، در آن صورت افزایش واقعی قدرت خرید آنها محتاج اثبات نخواهد بود. اما چون این افزایش قدرت خرید آنها فقط نتیجه‌ی افزایش دستمزد است لازم می‌آید که افزایش مذکور کاملاً با کاهش قدرت خرید کارفرمایان مطابق باشد. پس اندازه‌ی کلی تقاضای کالاها افزایش نمی‌یابد بلکه اجزاء تشکیل دهنده‌ی این تقاضا تغییر می‌کند. افزایش تقاضا که در یک طرف حاصل می‌شود با کاهش تقاضا که در طرف دیگر به وجود می‌آید جبران می‌شود. و چون جمع کل تقاضا به این طریق بدون تغییر می‌ماند هیچ تغییری ممکن نیست در قیمت‌های بازار روی دهد.

به این طریق ما در برابر دو احتمال قرار می‌گیریم: یا افزوده‌ی دستمزد به طور یکسان در راه کلیه‌ی اشیاء مصرفی خرج می‌شود - و در این حالت، توسعه‌ی تقاضا از طرف طبقه‌ی کارگر باید به وسیله‌ی تقلیل تقاضا از طرف طبقه‌ی سرمایه‌داران جبران گردد - و یا افزوده‌ی دستمزد فقط در راه بعضی از اشیائی که قیمت آنها در بازار موقتاً ترقی می‌کند خرج می‌شود - و در این حالت بالا رفتن نرخ سود که در برخی از رشته‌ها حاصل می‌شود و به اندازه‌ی پائین آمدن نرخ سود در سایر رشته‌های صنعت است، موجب تغییر در توزیع سرمایه و کار می‌گردد، تغییری که ادامه می‌یابد تا آن گاه که عرضه در یک رشته‌ی صنعت به اندازه‌ی رشد تقاضا بالا رود و در رشته‌ی دیگر به اندازه‌ی تقلیل تقاضا پائین آید.

در فرض اول، هیچ تغییری در قیمت کالاها روی نخواهد داد. در فرض دوم پس از نوساناتی که در قیمت کالاها حاصل می‌شود ارزش مبادله‌ی کالاها تا سطح قبلی خود پائین خواهد آمد. در هر دو فرض، ترقی عمومی سطح دستمزد، سرانجام، هیچ گونه اثر دیگری نخواهد داشت مگر تنزل عمومی نرخ سود.

دوست عزیز ما وستون برای این که در تصور شما تاثیر بگذارد پیشنهاد کرد که فکر کنید اگر دستمزد کارگران کشاورزی انگلستان به طور عموم از ۹ شیلینگ به ۱۸ شیلینگ ترقی یابد چه مشکلاتی پیش خواهد آمد، و با بانگ رسا گفت: اندکی بیاندیشید که تقاضای اشیاء نخستین نیازمندی‌ها چه افزایشی خواهد یافت و ترقی قیمت‌ها که به دنبال آن خواهد آمد چه وحشتناک خواهد بود. اما شما همه می‌دانید که دستمزد متوسط کارگر کشاورزی در آمریکا بیش از دو

برابر دستمزد متوسط کارگر کشاورزی در انگلستان است، اگر چه قیمت محصولات کشاورزی در آمریکا کمتر از انگلستان است، اگر چه مناسبات میان کار و سرمایه در آمریکا عموماً همان است که در انگلستان، اگر چه حجم تولید سالیانه در آمریکا به مراتب کمتر است از انگلستان. پس چرا دوست ما شیپور خطر می‌زند؟ برای آن که توجه ما را از مسئله‌ای که واقعاً در برابر ماست منحرف گرداند. ترقی ناگهانی دستمزد از ۹ شیلینگ به ۱۸ شیلینگ به آن معنی است که اندازه دستمزد ناگهان ۱۰۰٪ ترقی کند. ولی ما به هیچ وجه در این مسئله بحث نمی‌کنیم که آیا ممکن است سطح عمومی دستمزد در انگلستان ناگهان ۱۰۰٪ بالا رود. ما هیچ کاری به اندازه این ترقی که در هر مورد خاص باید تابع اوضاع و احوال معین و در انطباق با آن باشد نداریم. فقط باید پژوهش کنیم که عواقب ترقی عمومی دستمزد چه خواهد بود، حتی در آن مورد که ترقی مذکور بیش از یک درصد می‌باشد.

پس من ترقی صد در صد دستمزد را که دوست ما وستون تخیل کرده است کنار می‌گذارم و توجه شما را به آن ترقی دستمزد که واقعاً در دوران ۱۸۴۹ - ۱۸۵۹ در انگلستان روی داد جلب می‌کنم.

همه شما از قانونی که در ۱۸۴۸ در باره روز ده ساعته‌ی کار و به تعبیر صحیح‌تر روز ده ساعت و نیمه کار وضع شد باخبرید. این یکی از بزرگترین تغییرات اقتصادی است که ما شاهد آنها بوده‌ایم. این قانون نه فقط در برخی صنایع محلی بلکه در رشته‌های عمده صنعت که انگلستان با تکیه بر آنها بر بازار جهانی سیادت دارد موجب ترقی ناگهانی و اجباری دستمزد گردید. و ترقی مذکور در شرایط بسیار نامساعدی صورت گرفت. دکتر اور، پرفسور سنپور و همه اقتصاددانان دیگر که سخنگویان رسمی بورژوازی هستند ثابت کردند - و باید بگویم با دلایلی به مراتب استوارتر از دوست ما وستون ثابت کردند - که این قانون فاتحه‌ی صنعت انگلستان را می‌خواند. آنها ثابت کردند که مطلب بر سر ترقی ساده دستمزد نیست بلکه بر سر آن چنان ترقی است که از تقلیل میزان کار مصروف ناشی می‌شود و مبتنی بر این تقلیل است. آنها اظهار می‌داشتند که همانا همین ساعت دوازدهم که می‌خواهند از سرمایه‌دار باز ستانند یگانه ساعتی است که سرمایه‌دار سود خود را از آن برمی‌دارد. آنها تهدید می‌کردند که تراکم

کم خواهد شد، قیمت‌ها ترقی خواهد کرد، بازارها از دست خواهد رفت، تولید خواهد کاست و بالتیجه دستمزدها دوباره پائین خواهد آمد و بالاخره ورشکستگی فرا خواهد رسید. آنها حتی اعلام کردند که قوانین ماکزیمیلین روبسپیر در باره حداکثر (۲) در مقایسه با این قانون ناچیز است و تا حدی حق با آنها بود. اما در واقع چه روی داد؟

ترقی دستمزد نقدی کارگران کارخانه علی رغم تقلیل روز کار، افزایش مهم تعداد کارگرانی که در کارخانه‌ها اشتغال داشتند، تنزل بی وقفه قیمت محصولات کارخانه‌ها، رشد شگفت‌انگیز نیروهای مولد کار کارگران کارخانه‌ها، توسعه بی سابقه و فزاینده بازار کالاهای کارخانه‌ای، در ۱۸۶۰ در منچستر. در جلسه انجمن ترغیب علوم، خود من شنیدم که چگونه آقای نومان اعتراف کرد که هم او و هم دکتر اور و هم سنپور و هم سایر نمایندگان رسمی علم اقتصاد همگی اشتباه کرده‌اند (۲) در حالی که دریافت‌گریزی مردم درست بود. منظور من پرفسور فرانسیس نومان نیست بلکه آقای و نومان است که در علم اقتصاد به عنوان همکار آقای توماس توک در نگارش "تاریخ قیمت‌ها" و به عنوان ناشر این اثر عالیقدری که تاریخ قیمت‌ها را از ۱۷۹۳ تا ۱۸۵۶ قدم به قدم پژوهش می‌کند مقام شامخی دارد. اگر فکر ثابت دوست ما وستون در باره‌ی اندازه‌ی ثابت دستمزد، میزان ثابت تولید، سطح ثابت نیروی مولد کار، اراده‌ی ثابت و مستولی سرمایه‌داران، و سایر ثبات‌ها و قطعیت‌های او درست بود در آن صورت می‌بایست پیش‌بینی‌های تیره و تاری پرفسور سنپور درست در می‌آمد و می‌بایست روبرت اوون که در همان سال ۱۸۱۶ تقلیل عمومی روز کار را نخستین گام مقدماتی به سوی رهائی طبفه کارگر اعلام داشت و علی رغم پندارهای عمومی، به قبول خطر دست زده، آن را در کارخانه‌ی پارچه بافی خود در نیولانارک واقعاً عملی ساخت بر خطا بوده باشد.

در همان موقع که در انگلستان قانون روز ده ساعته‌ی کار عملی شد و بالتیجه دستمزدها بالا رفت به دلالتی که این جا محل ذکر آنها نیست ترقی عمومی دستمزد کارگران کشاورزی نیز مشهود گردید. برای این که سخنان من بد فهمیده نشود در این جا قبلاً به چند توضیح می‌پردازم، اگر چه توضیحات مذکور برای منظور بلافصل من ضروری نباشد. اگر دستمزد کسی که هفته‌ای ۲ شیلینگ دریافت می‌داشته تا ۴ شیلینگ بالا برود در آن صورت سطح

دستمزد ۱۰۰٪ ترقی کرده است. اگر ما به این ترقی دستمزد از نقطه نظر ترقی سطح آن، بنگریم ممکن است خیلی بزرگ جلوه کند، حال آنکه اندازه واقعی دستمزد، یعنی ۴ شیلینگ در هفته هم چنان صدقه بسیار ناچیزی است که گرسنگی همراه دارد. بنابراین از صدانه‌های پر ظنین ترقی سطح دستمزد گمراه نشوید. پیوسته برسید که اندازه اولی دستمزد چه بوده است.

درک این نکته دشوار نیست که اگر ۱۰ کارگر ۲ شیلینگ و ۵ کارگر ۵ شیلینگ و ۵ کارگر ۱۱ شیلینگ در هفته می‌گیرند مزد دریافتی این ۲۰ نفر در هفته ۱۰۰ شیلینگ یعنی ۵ لیره انگلیسی است. اگر بعداً مبلغ کل مزد هفتگی آنها مثلاً ۲۰٪ بالا رود از ۵ لیره به ۶ لیره خواهد رسید. هرگاه به طور متوسط حساب کنیم در آن صورت می‌توان گفت که سطح عمومی دستمزد ۲۰٪ ترقی کرده اگر چه در واقع دستمزد ۱۰ کارگر بدون تغییر مانده، دستمزد یکی از گروه‌های پنج نفره‌ی کارگران در مورد هر نفر از ۵ شیلینگ به ۶ شیلینگ بالا رفته و مبلغ دستمزد گروه پنج نفره دیگر از ۵۵ شیلینگ به ۷۰ شیلینگ رسیده است. وضع نیمی از کارگران به هیچ وجه بهبود نیافته، وضع یک چهارم به اندازه ناچیزی بهبود یافته و فقط وضع یک چهارم بقیه واقعاً بهتر شده است.

ولی اگر اندازه متوسط را در نظر بگیریم مبلغ کل دستمزد این ۲۰ کارگر ۲۰٪ ترقی کرده و از لحاظ مجموعه سرمایه‌ای که این کارگران را به کار می‌گمارد و بهای کالاهائی که این کارگران تولید می‌کنند عیناً مثل آن است که همه کارگران در ترقی دستمزد به طور یکسان سهمیه شده باشند. در مورد کارگران کشاورزی، از آن جا که سطح دستمزد در کنت نشین‌های مختلف انگلستان و اُکس به کلی متفاوت است تاثیر ترقی دستمزد در آنها بسیار نامتعادل بود. بالاخره در همان دورانی که ترقی دستمزدها روی داد یک سلسله از عوامل - مانند مالیات‌های جدیدی که ناشی از جنگ با روسیه بود، تخریب بخش بزرگی از مسکن کارگران کشاورزی، و غیره - در جهت معکوس عمل می‌کرد.

پس از این چند تذکره مقدماتی، اینک باز می‌گردیم به این که از ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۹ سطح متوسط دستمزد کارگران کشاورزی انگلستان تقریباً ۴۰٪ ترقی کرد. من می‌توانم در تائید این مطلب به

ذکر مدارک مشروح و مفصل بپردازم. ولی برای هدفی که در برابر من است به نظرم کافی است که شما را به گزارش انتقادی و دقیقی مراجعه دهم که از طرف جون چ. مرتن در سال ۱۸۶۰ در انجمن هنر لندن در موضوع نیروهائی که در کشاورزی به کار می رود ایراد شد. آقای مرتن به نقل آمارهائی می پردازد که از صورت حساب ها و سایر اسناد اصیل تقریباً ۱۰۰ کشاورز از ۱۲ کنت نشین اگس و ۳۵ کنت نشین انگلستان برداشته است.

طبق نظریات دوست ما وستون، به خصوص با توجه به این که دستمزد کارگران کارخانه ها نیز، متقارناً ترقی کرد، می بایست از ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۹ ترقی وحشتناکی در قیمت فرآورده های کشاورزی روی داده باشد. ولی در واقع چه شد؟ با وجود جنگ روسیه و کم حاصلی های متوالی که در ۱۸۵۴ - ۱۸۵۶ به ظهور رسید بهای متوسط گندم که محصول اصلی کشاورزی انگلستان است و در ۱۸۳۸ - ۱۸۴۸ تقریباً از قرار هر کوارتر، ۳ لیره بود در سال های ۱۸۴۹ - ۱۸۵۹ تقریباً تا ۲ لیره و ۱۰ شیلینگ تنزل کرد. یعنی در عین حال که دستمزد متوسط کارگران کشاورزی ۴۰٪ بالا رفت بهای گندم بیش از ۱۶٪ پائین آمد. در عرض همین دوره اگر پایان آن را با آغازش یعنی سال ۱۸۵۹ را با ۱۸۴۹ مقایسه کنیم تعداد رسماً ثبت شده ی بینوایان از ۹۳۴۴۱۹ به ۸۶۰۴۷۰ تنزل کرده یعنی ۷۳۹۴۹ نفر تقلیل یافته است. من با شما موافقم که این تقلیل بسیار ناچیز است و در سال های بعد هم از بین رفت. ولی معذالک تقلیلی است.

ممکن است گفته شود که واردات گندم از خارجه در دوره ی ۱۸۴۹ - ۱۸۵۹ به نسبت دوره ی ۱۸۳۸ - ۱۸۴۸ در اثر الغاء قوانین مربوط به غلات بیش از دو برابر شده است. ولی از این جا چه نتیجه می شود؟ از لحاظ دوست ما وستون می بایست منتظر بود که بهای فرآورده های کشاورزی بر اثر این تقاضای ناگهانی و عظیم و افزایشنده از بازارهای خارجی به اوج برسد. زیرا که افزایش تقاضا چه از داخل کشور و چه از خارج باشد تاثیر آن یکسان است. اما در واقع چه شد؟ صرف نظر از چند سالی که کم حاصلی روی داد در تمام این دوران در فرانسه پیوسته از تنزل ورشکست کننده بهای گندم شکایت می شد، آمریکائی ها چندین بار مجبور گشتند محصولات زائد خود را بسوزانند، و روسیه اگر به آقای اورخارت اعتماد کنیم، جنگ

داخلی آمریکا را دامن می‌زد زیرا که رقابت آمریکا صدور محصولات کشاورزی روسیه را به بازارهای اروپا فلج می‌ساخت.

اگر استدلال دوست ما وستون را به صورت مجرد در آوریم چنین می‌شود: هرگونه ترقی تقاضا همیشه بر مبنای حجم معینی از تولید به وجود می‌آید. از این جهت ترقی مذکور هرگز نمی‌تواند موجب افزایش عرضه‌ی کالاهای مورد تقاضا گردد و فقط می‌تواند قیمت‌های پولی آنها را بالا ببرد. ولی حتی ساده‌ترین مشاهده نشان می‌دهد که در برخی از موارد، ترقی تقاضا به هیچ وجه قیمت کالاها را در بازار بالا نمی‌برد و در موارد دیگر فقط باعث ارتقاء موقت قیمت کالاها در بازار می‌شود که رشد عرضه از پس آن در می‌آید. رشد مذکور به تنزل مجدد قیمت‌ها تا سطح قبلی آنها و در بعضی از مواقع پائین‌تر می‌انجامد. این که ترقی تقاضا در اثر افزایش دستمزد و یا در اثر علل دیگر روی داده باشد شرایط مسئله را عوض نمی‌کند. از نقطه نظر دوست ما وستون توضیح این پدیده عام همان قدر دشوار است که توضیح پدیده‌ای که در شرایط استثنائی، در هنگام افزایش دستمزد روی می‌نماید. از این جهت در مسئله‌ی مورد پژوهش ما استدلال او هیچ چیزی را ثابت نمی‌کند. استدلال مذکور فقط آشکار می‌سازد که دوست ما وستون نمی‌تواند از قوانینی که بر طبق آنها ترقی تقاضا موجب افزایش عرضه می‌شود و هرگز به ترقی قطعی قیمت‌های بازار نمی‌انجامد، سر در بیاورد.

پانویس‌ها:

۱. در متن اصلی جناس لفظی آورده شده است که نمی‌توان به زبان دیگر آورد.
۲. قوانین مربوط به حداکثر در انقلاب بورژوازی ۱۷۹۳ که توسط ژاکوبین‌ها وضع شد. این قوانین حداکثر قیمت‌ها و حداکثر دستمزد را مقرر می‌داشت.

در آستانه اول ماه مه هستیم. سالروز رخدادی
خونین و پرشکوه که برگ طلائی غرور آمیزی
را در تاریخ جنبش کارگری دنیا به خود مختص
کرده است. روزی که کارگران امریکا، نه نسل
حاضر!! نه دخیل بستگان به ترامپ، دموکرات
ها یا اتحادیه‌های کارگری، که پیشینیان سرمایه
ستیز آنها، در یک خیزش سراسری علیه روزانه
طولانی کار و شدت استثمار، چرخ تولید را در
۱۲۰۰ کارخانه امریکا از چرخش باز داشتند.
فقط در شهر شیکاگو ۹۰ هزار کارگر دست از
کار کشیدند و علیه سرمایه وارد میدان شدند.
روز اول ماه مه یادمان عظیم آن رخداد است.
ما این خیزش هم‌زنجیران در امریکای ۱۸۸۶
را ارج می‌نهیم و راه درست این ارجمندی را
بررسی کارنامه یک ساله پیکار طبقه خود و
تلاش برای ارتقاء این پیکار به یک جنبش
نیرومند ضد سرمایه‌داری می‌بینیم. جنبش
کارگری ایران بخشی از جنبش کارگری جهانی
است و ما به عنوان عده‌ای از فعالینش، تراز
کارزار ماه مه تا ماه مه، طبقه خود، موقعیت
رقت بار و فرسوده این کارزار و پیشنهاد خود
برای تغییر این وضعیت را پیش روی کل
کارگران دنیا باز می‌کنیم.